

## دیدگاه‌های نظری درباره نقش هویت در سیاست بین‌الملل

محمدرضا مجیدی<sup>۱</sup>

دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محسن عظیمی اعتمادی

دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۱۶ - تاریخ تصویب: ۹۳/۱۰/۶)

### چکیده

در پژوهش‌های علمی دو دهه اخیر در رشته روابط بین‌الملل، توجه نسبتاً کمتری به نقش عوامل فرهنگی (در مقایسه با عوامل مادی) در فرایند سیاست بین‌الملل شده است. هویت، به‌خصوص هویت جمعی، یکی از این عوامل فرهنگی است که نقش شایان توجهی در تعریف منافع ملی و شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی کشورها ایفا می‌کند. این مقاله به بررسی مفهوم هویت و نقش آن در فرایند سیاست بین‌الملل از دیدگاه نظریه‌های مختلف موجود می‌پردازد.

### واژگان کلیدی

پست‌مدرنیسم، سازه‌انگاری، سیاست بین‌الملل، لیبرالیسم، نظریه انتقادی، واقع‌گرایی، هویت

### مقدمه: رابطه فرهنگ و سیاست بین‌الملل

در دهه‌های اخیر که نظریه‌های واقع‌گرایی و لیبرالیسم رویکردهای حاکم بر مطالعات روابط بین‌الملل بوده، کمتر کسی به ابعاد فرهنگی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی توجه کرده است. در چنین شرایطی، تلاش فراوانی که برای تجزیه و تحلیل رویدادهای بین‌المللی از زاویه عوامل مادی شده، در عمل فضای اندکی را برای عنایت به عوامل فرهنگی باقی گذاشته است. بر مبنای این نظریه‌ها، دولت‌ها بر اساس وجود منافع متعارض به صف‌آرایی در مقابل یکدیگر مبادرت می‌کنند و همچنین در وضعیتی بینابین، به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و هریک از این موقعیت‌ها در چارچوب علایق اقتصادی، سیاسی و امنیتی تبیین، تشریح و تفسیر می‌شود؛ در حالی که در بیشتر اوقات، عملاً برداشت‌ها، شناخت‌ها و ارزیابی‌هایی که به صورت‌های ملموس اقتصادی، سیاسی و امنیتی تجلی می‌یابد، نشئت گرفته از سلسله‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و اعتقدهاست.

با اینکه دیپلماسی در درون فضاها و فرهنگی و هنجاری عمل می‌کند و محیط نظام، جنبه ارزشی دارد، مورخان دیپلماسی عملاً توضیحات فرهنگی را به نفع قدرت و منافع، در درجه دوم اهمیت قرار داده‌اند؛ در حالی که بسیاری از سیاستمداران هوشمند نسبت به ارزش‌های فرهنگی و نقش آنها در شکل دادن به ادراک‌ها و برداشت‌ها آگاهی داشته‌اند.

فرهنگ را می‌توان مجموعه‌ای از آداب و رسوم، اخلاقیات، اعتقادات، ارزش‌ها و نمادهایی تلقی کرد که به‌طور معمول از طریق جامعه‌پذیری، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. تحقیقاتی که عده‌ای از نویسندگان علوم سیاسی تحت عنوان «فرهنگ سیاسی» در دهه ۱۹۶۰ میلادی انجام دادند، تأثیر فرهنگ از سیاست، و سیاست از فرهنگ را نشان می‌دهد. چنین بررسی‌هایی در مراحل بعدی به تجزیه و تحلیل رابطه میان فرهنگ و سیاست خارجی پرداخت. از نظر وربا، فرهنگ سیاسی یک جامعه عبارت است از نظامی از اعتقادات تجربی، نمادهای تبیینی و ارزش‌هایی که در آن رفتارهای سیاسی معنا می‌یابد که در حقیقت نوعی جهت‌گیری ذهنی را نسبت به سیاست سبب می‌شود (1965: 513). محققانی چون آلموند و وربا فرهنگ سیاسی را به‌صورت توزیع خاص الگوهای جهت‌گیری به‌سوی موضوع‌های سیاسی در میان اعضای یک جامعه تعریف کرده‌اند (1980). در اینجا، عملاً بیشتر توجهات معطوف به انعکاس آداب و رسوم، سنت‌ها، اخلاقیات، ارزش‌ها و اعتقادات فرهنگی در سیاست خارجی است.

غیر از پژوهش‌هایی که آلموند و وربا در چارچوب پژوهش‌های سیاسی مقایسه‌ای درباره پنج کشور انجام دادند و در آن، فرهنگ به‌طور عمده نوعی جهت‌گیری روان‌شناختی نسبت به موضوع‌های اجتماعی تلقی می‌شد، براون و گری نیز مساعی بسیاری را برای عملیاتی کردن

درک محدودی از فرهنگ سیاسی درباره هفت کشور کمونیست به عمل آوردند. از نظر براون و گری (۱۹۷۹)، فرهنگ سیاسی کمونیستی بر حسب جهت‌گیری‌های ذهنی نسبت به تاریخ و سیاست، اعتقادات و ارزش‌های بنیادی و تمرکز بر هویت و وفاداری و انتظارات سیاسی شکل گرفت. پژوهش دیگری که استیون وایت (۱۹۷۹) درباره شوروی انجام داد، بر این فرض مبتنی بود که فرهنگ سیاسی، ماتریسی ایستاری و رفتاری است که نظام سیاسی در درون آن قرار می‌گیرد.

به‌طور کلی می‌توان گفت فرهنگ سیاسی از سه عنصر تشکیل یافته است:

۱. ارزش‌های سیاسی، یعنی هنجارهای آرمانی‌شده از لحاظ سازماندهی و عملکرد نظام سیاسی؛
  ۲. ایستارهای سیاسی، به‌معنای جهت‌گیری‌های افراد به‌سوی فرایند سیاسی؛
  ۳. رفتارهای سیاسی یا شیوه‌ای که طی آن افراد و گروه‌ها، ارزش‌ها و ایستارهای خویش را در وضعیت‌های عینی به‌کار می‌گیرند.
- در زمینه سیاست خارجی می‌توان متغیرهای فرهنگی تأثیرگذار بر آن را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. اعتقادات و اسطوره‌هایی که به تجربه‌های تاریخی یک ملت و رهبران و نیز دیدگاه‌های آنها نسبت به نقش و موقعیت جاری کشور خود در عرصه جهانی ارتباط می‌یابد؛
  ۲. تصاویر و برداشت‌هایی که نخبگان سیاسی و عامه مردم نسبت به دیگر ملت‌ها، نواحی دنیا و دیگر بازیگران سیاست جهانی مانند نهادهای بین‌المللی در ذهن خویش دارند؛
  ۳. عادت‌ها و ایستارها نسبت به حل مشکلات به‌طور اعم و برخورد با اختلاف‌ها و منازعه‌های بین‌المللی به‌طور اخص.
- آن دسته از عناصر فرهنگ ملی که در مطالعه سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی مطرح نظرند، به‌طور معمول عناصری‌اند که به‌صورت نهاده‌ها در نظام سیاسی عمل می‌کنند. یکی از مهم‌ترین این عناصر، هویت است که به‌صورت مختلف از جمله هویت جمعی، هویت ملی و هویت دولتی تجلی پیدا می‌کند. در ادامه بحث، به بررسی تفصیلی نقش هویت در سیاست بین‌الملل می‌پردازیم.

### تاریخچه پیدایش مفهوم هویت

هویت در رشته‌های مختلف علمی از جمله فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی، روانشناسی، تاریخ و ادبیات به‌مثابه ابزار مفهومی سودمندی برای تحلیل مسائل آنها استفاده شده، در هر رشته در معنای خاص و متمایزی نسبت به دیگر رشته‌ها به‌کار می‌رود. این مفهوم را که ابتدا در فلسفه

به کار می‌رفت، ویلیام جیمز به عنوان معادلی برای شخصیت، وارد عرصه پژوهش‌های روان‌شناسی کرد. جیمز هویت را به معنای «کیستی» و بخش مرکزی شخصیت فرد می‌داند؛ در این معنی، هویت شیوه‌ای است برای سازماندهی ویژگی‌های جسمی، اعتقادات، دانش، تجربه‌ها و توانایی‌های خاص هر فرد که او را از دیگران متمایز می‌کند. این مفهوم را نظریه‌پردازانی مانند جورج هربرت مید<sup>۱</sup> در قالب نظریه «هویت اجتماعی» وارد عرصه علوم اجتماعی کردند و نویسندگانی مانند هنری تاجفل<sup>۲</sup> پژوهش‌های گسترده‌ای را در زمینه نحوه شکل‌گیری آن آغاز کردند. تاجفل معتقد بود بخشی از هویت فرد به عضویت در گروه وابسته است؛ افراد با قرار گرفتن در گروه‌ها به جمع‌آوری اطلاعات از محیط اطراف خود اقدام کرده، تلاش می‌کنند به تفاوت‌های موجود بین گروه خود و دیگر گروه‌ها پی ببرند و از راه پیدا کردن تفاوت‌ها و مشابهت‌ها، به هویت خود شکل دهند. تاجفل با به‌کارگیری مفاهیم «درون-گروه» و «برون-گروه» آنها را جایگزین انواع خاص هویت گروهی مانند هویت قومی و ملی کرد. او عضویت در گروه را نه امری عینی بلکه امری ذهنی می‌داند که به شکل‌گیری هویت اجتماعی می‌انجامد. نظریه تاجفل با وجود نقدهایی که به آن وارد شد، مبنای برخی تحلیل‌ها در حوزه روابط بین‌الملل قرار گرفت (Frueh, 2002: 23).

آثار اریک اریکسون<sup>۳</sup> در دهه پنجاه به تداول مفهوم هویت در روانشناسی اجتماعی کمک کرد. وی تلاش کرد با استفاده از این مفهوم، رابطه میان فرد و جامعه را تبیین کند. در تفسیر وی، فرد زمانی دچار بحران هویت می‌شود که در جامعه فاقد جایگاه شده، احساس بیگانگی کند (برزگر، ۱۳۸۹). در این رهگذر، هویت به مفهوم اصلی در غلبه بر واگرایی اجتماعی و فرایند جامعه‌پذیری - یعنی درونی‌سازی هنجارها و ارزش‌های جامعه از طریق همگرایی و هویت‌یابی - تبدیل شد. اریکسون از دشواری‌های جامعه‌پذیری با عنوان «بحران هویت» یاد کرده است (هیوز، ۱۳۷۷: ۲۶۷).

### تعریف هویت

از نظر لغوی، معادل هویت در زبان لاتین *identitas* از ریشه *idem* به معنای مشابه و یکسان است. این واژه دارای دو معنای اصلی است؛ معنای اول آن بیان‌کننده مفهوم تشابه مطلق و معنای دوم آن گویای تمایز است (Oxford English Dictionary).

تعاریف متفاوتی از مفهوم هویت بیان شده است. در تعریف کلی، هویت، تصور ما از خویشتن یا تصویری کلی از وجود ما در برابر دیگران است. بنابراین، هویت شناخت ما از

1. George Herbert Mead (1863–1931).

2. Henri Tajfel (1919–1982).

3. Erik Erikson (1902 – 1994).

خویشتن است و این شناخت زمانی به دست می‌آید که ما در برابر دیگری یا «غیر» قرار می‌گیریم (قریشی، ۱۳۸۱: ۳۹).

هویت مجموعه معانی و ارزش‌هایی است که کیستی بازیگران را تعیین کرده، جایگاه هستی‌شناختی و طرح شیوه‌های برساختن و تداوم جمعی بودن آدمیان را در سیاست جهانی افاده می‌کند (Neumann, 1999: 139).

هویت مجموعه معانی‌ای است که چگونه بودن را در خصوص نقش‌های اجتماعی به فرد القا می‌کند یا وضعیتی است که به فرد می‌گوید او کیست و مجموعه معانی‌ای را برای فرد تولید می‌کند که مرجع کیستی و چیستی او را تشکیل می‌دهد (Burke, 1991: 83).

در بحث از هویت باید به چهار بعد آن توجه کرد: ۱. هویت مبین «خودفهمی» و «خودشناسی» بازیگر اجتماعی است؛ ۲. هویت بعد روایی دارد یعنی نوعی داستان است که مردمان درباره خود بر زبان می‌رانند تا به وجود خود دوام بخشند؛ ۳. هویت با رابطه «خود» و «دیگری» سروکار دارد و هویت «خود» به واسطه این رابطه با نشانه‌های نمادین برساخته می‌شود و از این حیث، هویت بر تفاوت مبتنی بوده، سرشتی رابطه‌مند دارد؛ ۴. هویت‌های جمعی چندگانه دارای همپوشانی‌هایی با یکدیگراند. این ویژگی‌ها نمایانگر سرشت «برساخته» هویت است؛ به بیان دیگر، هویت معنای فرهنگی از پیش تعیین شده‌ای ندارد، بلکه در بستر و فضای اجتماعی و تاریخی تکوین می‌یابد (Delanty, 2003).

به تعبیری دیگر، هویت دارای چهار ویژگی است: ۱. غیریت، به معنای رابطه‌مند بودن هویت که در آن، «خود» در برابر «دیگری» تعریف می‌شود؛ ۲. سیالیت، به معنای پویایی و سرشت متحول آن؛ ۳. برساخته بودن، به این معنا که بازیگران، رویه‌ها، سازوکارها و نهادها در برساختن اجتماعی و گفتمانی هویت نقش‌آفرین‌اند؛ ۴. چندگانگی که به سرشت چندگانه هویت‌ها دلالت دارد که بازیگران در میان آنها در نوسان‌اند (Goff & Dunn, 2004).

در تبیین مقوله هویت، شاید یکی از ساده‌ترین، زودفهم‌ترین و ابتدایی‌ترین راه‌ها، تعریف آن به واسطه شناسایی مفهوم مقابل آن یعنی بی‌هویتی باشد. بر این اساس و در حالی که بی‌هویتی را می‌توان گونه‌ای احساس گسست و در عین حال وادادگی معرفی کرد، هویت نوعی پیوست، اتصال، دلبستگی و در نهایت تعلق خاطر معرفی می‌شود. بنابراین، هرگاه تعلق خاطر هر فرد و هواداری و دلدادگی او به جامعه در معنای وسیع آن زایل شود، حالت بی‌هویتی یا بحران هویت سر بر خواهد آورد و مادامی که دل در گرو اجتماع، تاریخ، سنت‌ها، دین، خاک و ... داشته باشد، می‌توان وی را بهره‌مند از هویت معرفی کرد.

در گام دیگر، می‌توان هویت را در سایه واکاوی احساس تعلقات یک فرد به جامعه و عوامل همبسته‌ساز آن معرفی کرد. به این معنا و از یک زاویه دید «هویت عبارت است از

مجموعه خصیصه‌هایی که شخص یا احساس درونی او را تعیین می‌کند. احساس هویت از مجموعه متفاوت احساس‌ها ترکیب می‌شود؛ مانند احساس وحدت، احساس همسازی، احساس تعلق، احساس ارزشی، احساس استقلال و احساس اعتماد سازمان‌یافته بر محور اراده موجود» (شیخاوندی، ۱۳۸۰: ۹۰). بر این اساس، هویت مجموعه خصیصه‌هایی قلمداد می‌شود که از یک سو در سایه واخوانی گونه یا گونه‌هایی از تعلق خاطرها امکان تعریف صریح هر شخص از خود را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، امکان صف‌بندی میان او و اغیار را فراهم می‌آورد و طبیعی است که در پی جویی چنین تعلقاتی و به‌منظور تبیین مفهوم هویت، پاره‌ای بر تاریخ مشترک، برخی بر دین مشترک و دیگران بر زبان، فرهنگ، سنت، جغرافیا و ... مشترک تأکید می‌ورزند.

هویت در هر دو بعد فردی و جمعی، گونه‌ای خودشناسی است؛ مقوله‌ای که احساس تعلقات را واگویه کند و در عین حال، انسجام‌بخش خودهای دورافتاده از یکدیگر باشد. «هویت، محصول خودشناسی فردی و گروهی است ... انسانی که از خود تعریف ندارد و یا جامعه‌ای که از خود برداشتی کلی ندارد، عملاً واحدی از هم‌گسیخته، نامنسجم، غیراندام‌وار، از خودبیگانه و باخودستیز است. به‌ناچار همواره خودش را سنجه‌ای خارج از خود ارزیابی می‌کند و از آنجا که با معیار بیرونی و خارج از خود زندگی می‌کند، به از خودبیزاری بیشتر و بعد، تلاشی گسترده‌تر برای مثل سنجه بیرونی شدن دچار می‌شود و در نهایت به‌ناچار حاشیه‌ای مصرف‌کننده و یا هوراکش و ناقل هویت و فرهنگ حوزه‌ای می‌شود که به‌عنوان سنجه تلقی کرده است. بازیگری و ایفای نقش فعال از چنین واحدی گریزان است.» (رجایی، ۱۳۸۳: ۴۱).

در بیان مؤلفه‌های هویت، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده و هر اندیشمندی به فراخور هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و در نهایت نگاه خاص خود به جامعه، این مقوله را از زاویه دیدی خاص مستظهر به مؤلفه‌هایی ویژه معرفی کرده است. بر این مبنا، اگرچه مفاهیمی چون هم‌کشوری، هم‌دولتی، هم‌قانونی، هم‌نژادی، هم‌زبانی، هم‌زمانی، هم‌خطی، هم‌آیینی و ... با نقطه‌ای متمرکز و آن هم تأکید بر گونه‌ای اشتراک در میان هر جمع، حکایت‌کننده مؤلفه‌های هویت معرفی می‌شوند، در نگاهی کلان و قالبی‌تر می‌توان از تاریخ، زبان، مذهب، سنت و مقوله هم‌آویزی با تجدد (در روزگار مدرن) به‌منزله مؤلفه‌های اساسی هویت یاد کرد. گفتنی است، با وجود ترکیبی بودن هویت از مؤلفه‌های مختلف، عموماً هر مؤلفه در میان دیگر مؤلفه‌ها، همواره مکانت خاص‌تر پیدا می‌کند.

بعد تاریخی هویت با دو عامل: دانش تاریخی و تعلق خاطر تاریخی سروکار دارد. دانش تاریخی به‌معنای آگاهی و دانش نسبت به پیشینه تاریخی و مهم‌ترین حوادث و شخصیت‌های

تاریخی است. تعلق خاطر تاریخی به معنای احساس تعلق خاطر و دلبستگی و وجود عواطف مثبت و منفی نسبت به حوادث، وقایع و شخصیت‌های تاریخی است که نتیجه آن، برخورد غرورآمیز و افتخارآمیز با آن یا موفق دانستن فعالیت‌ها و اقدام‌های شخصیت‌های مؤثر و مثبت در تاریخ کشور یا ناراحتی و سرافکنندگی و تحقیر شدن است (معمار، ۱۳۷۸: ۲۷).

بعد فرهنگی هویت حاوی مجموعه‌ای از عناصر شناختی، نمادین و عملی است که میراث سنتی خاصی را تشکیل می‌دهد: آموزه‌ها، کتاب‌ها، علم و تفاسیر عملی؛ رفتارها؛ آیین‌ها و رموز آیینی؛ تاریخ، اندیشه‌ها و شیوه‌های اندیشه‌ورزی که ریشه در فعالیت‌های اجتماع‌ها دارد؛ عادت‌های غذا خوردن، لباس پوشیدن، امور جنسی، بهداشت و نظایر آن که با نظام اعتقادات فرد مرتبط‌اند؛ هنر و آفریده‌های زیباشناختی که به‌طور علمی توسعه یافته است و با این اعتقادات ارتباط دارد و نظایر اینها (لژ، ۱۳۸۰: ۲۹۶).

### کاربرد مفهوم هویت در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل

فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی، بعد سیاسی مفهوم هویت را در کانون تأمل نظری خود قرار داده، به پیدایی دیدگاه‌های مختلف درباره هویت و اشکال متفاوت آن کمک کردند. هویت سیاسی در این معنی، ترجمان فرهنگ، سرزمین، زاد و بوم، اسطوره، خاطرات جمعی، تاریخ و فرهنگ واحد بوده، مبنای همبستگی و زیست مشترک در هر اجتماعی سیاسی به‌شمار می‌آید (Cerutti, 2003).

اندیشمندان علم سیاست و روابط بین‌الملل از دیرباز تاکنون، با تجسم دولت به مثابه انسان، از مفهوم هویت برای صحبت درباره ویژگی‌های اساسی و خاص هر دولت استفاده کرده‌اند. در این معنی، هویت به سرزمین، منابع و قدرت نسبی، فرهنگ و دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد هر دولت اشاره می‌کند (Frueh, 2002: 25-27).

هویت همواره در پژوهش‌های گروه‌های قومی و نژادی و ناسیونالیسم مورد توجه بوده است. نظریه‌های مربوط به امنیت، خلع سلاح، نهادگرایی، صلح دموکراتیک و برخی از نظریه‌های مربوط به جنگ و صلح نیز به‌نوعی وامدار مفهوم هویت‌اند؛ برای مثال درک مذاکرات خلع سلاح نیازمند فهم چیستی و کیستی مذاکره‌کنندگان و سپس درک منافع آنان از پیگیری چنین مذاکراتی است که همگی به مفهوم هویت وابسته است. همچنین، دیدگاه نظریه صلح دموکراتیک مبنی بر اینکه دموکراسی‌ها به این علت با هم نمی‌جنگند که جهت‌گیری‌های دموکراتیک مشابه آنها در عرصه سیاست داخلی احساس منافع مشترکی را برای آنها ایجاد می‌کند که مانع از وقوع جنگ بین آنها می‌شود، بر مفهوم هویت مشترک در بین کشورها مبتنی است.

مباحث هویتی در دوران پس از جنگ سرد، نیرویی تازه یافت. زوال نظام دوقطبی، احیای گرایش‌های ناسیونالیستی و اوج‌یابی سیاست‌های هویت‌محور در موقعیت جهانی شدن و پست‌مدرن از عوامل مؤثر در این زمینه بودند. در دوره جنگ سرد، وجوه هنجاری، معنایی، فرهنگی و هویتی در تفسیر پدیده‌ها و رفتارهای سیاسی چندان اعتنائی بر نمی‌انگیخت و به‌طور عمده با نقد مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اثبات‌گرایی در دهه‌های پایانی سده بیستم بود که ابعاد هویتی رفتارها و پدیده‌های سیاسی نیز به موضوع تأمل‌های نظری تبدیل شد.

یافته‌های پژوهشی میدانی درباره میزان توجه به مفهوم هویت، در مقاله‌های پنج مجله معتبر علمی- پژوهشی روابط بین‌الملل در فاصله زمانی ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۲ نشان می‌دهد که تعداد مقاله‌های هویتی در سال ۱۹۹۵ جهش ناگهانی داشته است که این مسئله را می‌توان ناشی از دو عامل دانست: ۱. افزایش منازعه‌های قومی در سال‌های پس از جنگ سرد و ۲. افزایش نارضایتی نسبت به رهیافت نواقع‌گرایی و قدرت‌یابی رهیافت سازه‌نگاری و مکتب انگلیسی. این مقاله‌ها حاوی انواع مباحث هویتی از جمله مباحث نظری، بررسی انواع هویت‌های قومی، جنسی، جمعی، ملی و منطقه‌ای است که در هر یک از آنها بنا بر دیدگاه نویسنده، هویت یا در معنای موجودیتی پیشینی و ذاتی یا به‌مثابه امری برساخته یا ترکیبی از هر دو به کار رفته است. با وجود این، در نزدیک به نیمی از این مقاله‌ها، اشاره مستقیمی به واژه هویت نشده است (Horowitz, 2002).

### مفهوم هویت جمعی

یکی از مفاهیم اساسی که مورد توجه پژوهشگران روابط بین‌الملل، به‌ویژه حوزه همگرایی منطقه‌ای، قرار گرفته است، «هویت جمعی» یا مشترک است؛ به‌طوری که بسیاری از پژوهشگران، وجود یا پیدایش آن در ملت‌های هر منطقه را یکی از پیش‌شرط‌های اصلی مشروعیتی می‌دانند که لازمه تعمیق و گسترش همگرایی بین ملل آن منطقه است (Christopher, 1998: 33 Beetham &).

به عقیده دیوید ایستن، هویت جمعی هر اجتماع انسانی از دو مؤلفه و عنصر اصلی تشکیل شده است: ۱. آگاهی مشترک افراد از وابستگی ایشان به موجودیتی اجتماعی با ویژگی‌های خاص خود (عنصر شناختی) و ۲. احساس یا حس تعلق و وابستگی ایشان به آن نهاد اجتماعی (عنصر احساسی).

به نظر ایستن، هرچه افراد هر جمع، تعلق عینی بیشتری به آن جمع داشته باشند، وابستگی ذهنی و احساسی ایشان نیز به آن جمع محکم‌تر می‌شود. همچنین، «احساس ما بودن» شرط ضروری پیدایش همکاری سیاسی کامل میان افراد هر جمع است. بنابراین، بدون وجود چنین



احساسی، همگرایی میان اجزای هر نهاد اجتماعی برای مدت طولانی پایدار نخواهد ماند و در نهایت جای خود را به واگرایی و تجزیه خواهد داد؛ چنانکه در مورد یوگسلاوی و اتحاد جماهیر شوروی شاهد بودیم (1965: 185).

به عقیده فوکس و اشلنکر، از جمله کارکردهای دیگر هویت جمعی برای هر نهاد اجتماعی این است که آمادگی اولیه را برای همکاری میان اعضای آن فراهم آورده، پذیرش تصمیم‌های اکثریت اعضا را برای دیگر اعضا آسان می‌کند و موجب همبستگی بیشتر میان همه اعضای آن می‌شود (2006).

هانتینگتون می‌گوید: «افراد از آنچه با آنان متفاوت است متنفر یا بیمناک‌اند و نسبت به آنچه شبیه به خود می‌پندارند، عشق می‌ورزند. هیچ نیرویی به اندازه فرهنگ یا تمدن مشترک نمی‌تواند افراد را به یکدیگر همبسته سازد؛ بنابراین سازمان‌هایی همچون اتحادیه اروپا به دلیل بهره‌مندی از مشابهت‌های فرهنگی، به‌یقین تجربه‌ای موفقیت‌آمیز خواهد بود» (1996: 14-16).

### جایگاه هویت در رهیافت‌های اصلی روابط بین‌الملل

در ادامه، به بررسی جایگاه هویت در رهیافت‌های اصلی روابط بین‌الملل می‌پردازیم:

#### ۱. واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی

گرچه در نگاه اول به‌نظر می‌رسد که با تأکید واقع‌گرایان بر مفاهیمی مانند ثبات، حاکمیت، زور و قدرت با برداشتی هابزی از جهان و ماهیت بشر، دیگر جایی برای بحث از هویت باقی نمی‌ماند، بررسی دقیق‌تر آثار اندیشمندان واقع‌گرا نشان می‌دهد که مفهوم هویت همواره به شیوه‌های مختلف - خواه صریح، خواه ضمنی - مورد توجه این نظریه‌پردازان بوده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد. واقع‌گرایان انسان را ذاتاً جنگجو و قدرت‌طلب می‌دانند و در نتیجه، تجسم بخشیدن به دولت، این فرض را به سطح دولت‌ها نیز تسری می‌دهد. با توجه به اینکه هویت چیزی جز تصور فرد درباره خود (هویت فردی) و در ارتباط با دیگران (هویت اجتماعی) نیست، شاید بتوان گفت بنیان نظریه واقع‌گرایی بر مبنا و فرضی هویتی استوار است که هویت یا همان تصور دولت‌ها از خود و دیگر دولت‌ها را جنگجویانه و قدرت‌طلبانه توصیف می‌کند و بر مبنای آن، به تبیین روابط بین دولت‌ها می‌پردازد.

از نمونه تبیین‌های هویت‌محور در یکی از اصلی‌ترین آثار کلاسیک واقع‌گرایان، یعنی سیاست میان ملت‌ها نوشته هانس مورگنتا، می‌توان به بحث ویژگی‌های کیفی جمعیت هر دولت به‌مثابه یکی از عناصر سازنده قدرت آن دولت اشاره کرد. به عقیده مورگنتا، ویژگی‌های فکری و شخصیتی هر ملت «وجه تمایز ملل از یکدیگر هستند و تا حد زیادی در مقابل تغییرات از خود ثبات نشان می‌دهند» (۱۳۷۴: ۲۲۸).

همچنین، مورگنتا در جای دیگر درباره تأثیر ویژگی‌های فکری و اخلاقی سیاستمداران بر سیاست خارجی دولت‌ها می‌نویسد: «کسانی که در صلح و جنگ برای دولت انجام وظیفه می‌کنند و سیاست‌های آن را اجرا و تدوین می‌کنند و به افکار عمومی شکل می‌دهند، کمابیش تحت تأثیر ویژگی‌های فکری و اخلاقی که منش ملی را تشکیل می‌دهند، هستند. قدرت و مقاومت اساسی روس‌ها، ابتکارات و ابداعات فردی آمریکایی‌ها، عقل سلیم و غیرجزمی انگلیسی‌ها و نظم و تمامیت آلمان‌ها ویژگی‌هایی هستند که در همه فعالیت‌های فردی و جمعی یک ملت تجلی می‌کند. برای مثال، حکومت‌های آلمان و روسیه در نتیجه تفاوت در منش ملی توانسته‌اند به سیاست‌های خارجی‌ای مبادرت ورزند که حکومت‌های آمریکا یا بریتانیا قادر به تعقیب آن نبوده‌اند و بالعکس» (همان: ۲۳۵). این عبارت، نوعی اشاره ضمنی به هویت هر ملت است.

دیدگاه مورگنتا درباره نحوه شکل‌گیری اتحادها نیز نمونه دیگری از جایگاه هویت در نظریه او است. او معتقد است: «اتحادها نوعاً در مقابل یک دولت یا گروه خاصی از دولت‌ها که دشمن تلقی می‌شوند، شکل می‌گیرند» (همان: ۳۰۹). متغیر هویت در مباحث واقع‌گرایان در زمینه ادراک تهدید و تصور دشمن نیز دیده می‌شود (Rousseau & Retamero, 2007).

گفته می‌شود نواقح‌گرایی والتز که نظریه‌ای ساختارگرا و مادی‌گراست، جایی برای مباحث هویتی باقی نمی‌گذارد و ادعای والتز مبنی بر اینکه نظریه روابط بین‌الملل، نظریه همه‌چیز نیست (هابدن، ۱۳۷۹: ۱۰۱)، مهم‌ترین توجیه برای حضور نداشتن متغیرهای غیرمادی در نظریه‌پردازی نواقح‌گراست. با این حال، این ادعا به معنای بی‌توجهی کامل نواقح‌گرایان نسبت به مسئله هویت نیست؛ زیرا با اینکه آنها به‌طور خاص بر مسئله هویت متمرکز نشده‌اند، همواره مسائل مرتبط با هویت و گروه‌های هویتی به‌ویژه ناسیونالیسم را بررسی کرده‌اند. برای مثال، بری پوزن<sup>۱</sup> تلاش کرده است در پژوهش خود درباره نقش ناسیونالیسم در ایجاد ارتش‌های توده‌ای، جایگاه هویت را در چارچوب نظریه نواقح‌گرایی نشان دهد و متغیرهای هویت، امنیت و تعیین‌کنندگی ساختار آنارشیک نظام را در یک جا جمع کند (Williams, 1998: 206).

توجه اندک و نامحسوس نواقح‌گراها به هویت و گروه‌های هویتی، به این دلیل نیست که آنها این عوامل را مهم نمی‌دانند، بلکه از این‌روست که تأثیر این عوامل را در مقایسه با عوامل ساختاری، در ایجاد یا تداوم جنگ و صلح، ناچیز می‌دانند.

نقص دیگر واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی در ارتباط با مباحث هویتی این است که این نظریه‌ها با مفروض انگاشتن هویت کنشگران، نسبت به چگونگی شکل‌گیری این هویت‌ها و امکان تغییر آنها ساکت‌اند.

## ۲. لیبرالیسم

بر اساس رویکرد تکثرگرایانه لیبرالیسم و زیرمجموعه‌های آن از جمله نولیبرالیسم، دولت به‌خودی‌خود بازیگر یکپارچه‌ای نیست بلکه با بازیگران فراملی و فروملی رقابت می‌کند. سلسله مراتب مسائل جهانی تغییرپذیر است و این مسائل الزاماً نظامی نیستند. این رویکرد با تأکید بر وابستگی متقابل، جامعه جهانی را به‌مثابه شبکه‌های درهم‌پیچیده‌ای مانند تار عنکبوت می‌داند و معتقد است دستور کار جهانی را می‌توان به مسائل مختلف از جمله گروه‌های قومی و مذهبی و غیره نیز گسترش داد.

نگاهی کلی به چهار دسته از دیدگاه‌های منتسب به لیبرالیسم، نشان‌دهنده حضور چشمگیر مفهوم هویت در آنهاست. در این میان، نظریه صلح دموکراتیک کانت بر این مبنا استوار است که دولت‌های دموکراتیک با یکدیگر منطقه صلحی تشکیل داده، هرگز با هم نمی‌جنگند. این نظریه بر اساس مفهوم «ما» و «دیگران» در فرایند هویت‌یابی تبیین می‌شود؛ چنانکه هریک از کشورها با قرار گرفتن در گروه کشورهای دموکرات، خود را از غیردموکراسی‌ها متمایز و رفتار متفاوتی نسبت به اعضای گروه و کشورهای خارج از گروه اتخاذ می‌کنند (Horowitz, 2002).

نظریه فراملی‌گرایی نیز به‌مثابه شاخه‌ای دیگر از رویکرد لیبرالیسم، با تأکید بر گسترش روابط ملی و شکل‌گیری بازیگران جدید، به بررسی تأثیر این روابط بر سیاست بین‌الملل به‌ویژه از منظر شکل‌گیری هویت‌های جدید می‌پردازد. بر اساس این نگرش که فرگوسن و منزباخ نمایندگان متأخر آن‌اند، افزایش نفوذپذیری دولت‌ها که نتیجه گسترش ارتباطات فراملی است، ظرفیت دولت‌ها را که مهم‌ترین منبع هویت‌بخش در دوران وستفالیایی است، کاهش می‌دهد و افراد را با مراجع هویت‌بخش گوناگون و متعددی روبه‌رو می‌کند. از این‌رو، با فروریزی مرزهای قدیمی درون و بیرون، مرزهای جدیدی برای تفکیک خودی از غیرخودی به‌وجود آمده است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۶-۳۷).

نظریه‌های همگرایی و نهادگرایی نیز با تأکید بر درجه‌های گوناگونی از شکل‌گیری احساس هویت و «ما»ی مشترک بین جمعی از کشورها به‌تبیین دیدگاه‌های خود می‌پردازند؛ برای مثال دویچ در نظریه ارتباطات خود با استفاده از مفاهیم «اجتماع‌های سیاسی ادغام‌شده و کثرت‌گرا» نشان می‌دهد که چگونه با شکل‌گیری هویت‌های مشترک، اجتماع‌های سیاسی

جدید شکل می‌گیرد. گفتنی است بر اساس میزان و شدت هویت مشترک است که او این دو نوع اجتماع سیاسی را از یکدیگر متمایز می‌سازد (همان: ۴۱-۴۳).

### ۳. سازه‌انگاری

رهیافت سازه‌انگاری، ضمن حفظ چارچوب هستی‌شناختی روایت و استفالیایی و جانبداری از معرفت‌شناسی پوزیتیویستی، از هویت به مثابه عامل تبیین مسائل و موضوع‌های روابط بین‌الملل بهره می‌گیرد و میان هویت با منافع و رفتارهای بازیگران سیاسی و دولت‌ها پیوند برقرار می‌کند.

الکساندر ونت - که از مهم‌ترین شخصیت‌های چرخش سازه‌انگاران در بررسی سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود - در کتاب خود، تحت عنوان *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، با طرح هستی‌شناسی اجتماعی، هویت را به نقطه عزیمت فهم، تبیین و تحلیل سیاست بین‌الملل تبدیل کرد. وی هویت را سرمایه و دارایی بازیگران بین‌المللی و نیز ساختار بین‌دهنی نسبتاً باثباتی می‌داند که هر دولت در چارچوب آن، منافع، نقش و انتظاراتی از «خود» را در تعامل با «دیگران ذیربط» تعریف می‌کند (1999: 21).

ونت با بازتعریف نسبت میان هویت و منافع و برقراری رابطه مستقیم میان آنها، هویت را بنیاد و راه‌آموز منافع قلمداد کرده، مفروض‌های محوری نظریه رئالیستی روابط بین‌الملل را به‌چالش می‌کشد. به اعتقاد وی، هویت بدون منافع، فاقد نیروی انگیزشی است و منافع نیز بدون هویت، فاقد جهت و سمت و سوسست (idem: 221).

ونت از چهار نوع هویت جمعی دولت ملی به‌منزله پدیده شاخص نظام بین‌الملل سخن رانده است: هویت پیکروار، هویت نقش‌محور، هویت نوعی و هویت جمعی (idem: 224). ونت به موازات طرح این منظومه هویتی، سه منطق یا فرهنگ بین‌المللی متمایز را معرفی می‌کند: هابزی، لاکی و کانتی. نوع منطق یا فرهنگ حاکم بر نظام بین‌الملل در هر مقطع زمانی را منش یا هویت نسبت‌داده‌شده به دولت‌های دیگر تعریف می‌کند؛ یعنی دشمنان (هابزی)، رقیبان (لاکی) و دوستان (کانتی). این سه هویت، یعنی هویت‌های دشمن‌محور، رقیب‌محور و دوست‌محور، بنیادهای سه نظام بین‌المللی متفاوت را تشکیل می‌دهند (Price & Reus-Smit, 1998).

هویت‌ها مجموعه‌ای از معانی‌اند که هر کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران، یعنی به‌مثابه ابژه‌ای اجتماعی، به‌خود نسبت می‌دهد. هویت‌های اجتماعی، برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با دیگر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق، منافع خاصی را تولید می‌کنند

و به تصمیم‌های سیاستگذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود» خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۳).

ونت توضیح می‌دهد که چگونه «خود» بر اساس برداشتی که از وضعیت دارد، نشانه‌ای برای «دیگری» می‌فرستد و «دیگری» این نشانه را بر مبنای برداشت خویش از وضعیت، تفسیر می‌کند و بر اساس این تفسیر، علامتی به «خود» می‌دهد و «خود» به همین منوال پاسخ می‌دهد و در این تعامل است که هویت خود و دیگری به‌منزله دوست یا دشمن یا رقیب شکل می‌گیرد. پس کنش‌های اجتماعی، فرایندهای علامت دادن، تفسیر و پاسخ‌اند که در بستر آنها شناخت مشترک خلق می‌شود و یادگیری اجتماعی رخ می‌دهد. هویت به‌مثابه خصوصیت کنشگران بین‌المللی، گرایش‌های انگیزشی و رفتاری آنها را به‌وجود می‌آورد؛ به بیان دیگر، این هویت‌های متفاوت و متحول‌اند که به منافع و رفتارهای کنشگران شکل می‌دهند (همان: ۱۳۳).

سازه‌انگاری به برساخته بودن واقعیت و نقش تعامل اجتماعی در شکل‌گیری، حفظ و تغییر هویت‌ها معتقد است. سازه‌انگاران، هویت را فهم‌ها و انتظاراتی درباره خود می‌دانند که خاص نقش‌هاست. آنها با تأکید بر سرشت اجتماعی کنشگران معتقدند دولت‌ها در حوزه روابط بین‌الملل، دارای هویتی اجتماعی‌اند که این هویت ناشی از تعامل بین آنهاست. بر این اساس، نتیجه می‌گیرند که هویت مفهومی اجتماعی است و در تعامل با دیگر کنشگران معنا می‌یابد. از این‌رو، هویت سیاسی نیز وابسته به تعامل کنشگران سیاسی با دیگران در چارچوبی نهادین است. از آنجا که هویت دولت و ملت در رابطه با دولت‌ها و ملت‌های دیگر شکل می‌گیرد و تعریف می‌شود، هویت کنشگران سیاسی نیز در روابط آنها با واحدهایی تعریف می‌شود که در خارج از مرزهای سرزمینی آنها قرار دارند (سازمند، ۱۳۸۴: ۴۱).

اعتقاد سازه‌انگاران به برساخته بودن واقعیت‌های بیرونی سبب شده است که آنها از عرضه تعریف‌های جهانی و عام از مفاهیم، از جمله امنیت و هویت، خودداری کنند؛ چرا که به عقیده آنها، تعریف هر مفهوم به زمینه‌های شکل‌گیری آن وابسته است. برای مثال، تد هوپف معتقد است ارائه تعریفی عام از امنیت، به این لحاظ غیرممکن است که منابع تهدید در هر جامعه متفاوت است و به‌عبارت بهتر، رهبران هر کشور با توجه به هویت خود، دیگران را دوست یا دشمن خود تعریف می‌کنند (1998: 173).

در زمینه پژوهش‌های امنیتی، گرچه همه سازه‌انگاران درباره مرکزیت هویت در ساخت امنیت اتفاق نظر دارند، نوع نگرش به این رابطه، وجه تمایز دو نوع سازه‌انگاری متعارف و انتقادی را تشکیل می‌دهد (idem: 178). سازه‌انگاری متعارف جهان را به‌مثابه واقعیتی بیرونی و قابل کشف می‌داند و از همین رهگذر، مهم‌ترین مسئله برای آن، درک این نکته است که چگونه هویت ملی در تعیین منافع ملی دولت‌ها و نحوه عمل آنها در عرصه سیاست بین‌الملل

نقش ایفا می‌کند. در این رویکرد، هویت امری ثابت است که باید کشف شود و می‌توان بین این مفهوم و امنیت، رابطه‌ی علی و معلولی برقرار کرد. نمایندگان اصلی این دیدگاه، الکساندر ونت و پیتر کتز نستاین‌اند که متغیرهای ایده‌ای نظیر هویت را مکملی برای ساختار مادی می‌دانند (McDonald, 2008: 62). اما سازه‌انگاران انتقادی که بر اهمیت اشکال بازنمایی در ساخت جهان واقعی تأکید می‌کنند، بر این باورند که مهم‌ترین مسئله درباره‌ی هویت و امنیت این است که چگونه روایت‌های هویت ملی در متن خاصی مسلط می‌شود. در اینجا، هویت امری بی‌ثبات، اتفاقی و محل رقابت دائمی است. بر این اساس، بازنمایی‌های امنیت و تهدید کمک می‌کند به تعریف اینکه ما که هستیم و در مقابل چه کسانی باید محافظت شویم.

#### ۴. پست‌مدرنیسم

پست‌مدرن‌ها معتقدند که ما «هویت خود را از طریق تمایز مرزهای هویتی خودمان با دیگران ترسیم و فضایی دوگانه و تقابلی نظیر سیاه/سفید، زن/مرد و خودی/بیگانه ایجاد می‌کنیم که اغلب با ارزشگذاری و سلسله مراتب همراه است» (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۵۹). از این رو، پست‌مدرن‌ها تلاش می‌کنند با شالوده‌شکنی، سلسله مراتب موجود را سرنگون کنند و در نهایت آنچه شکل می‌گیرد، روایت‌های متعدد و متکثری است که خود سبب شکل‌گیری هویت‌های متعدد می‌شود.

پست‌مدرن‌ها معتقدند هویت یکی از صورت‌های برساخته‌ی اجتماعی است که به افراد تحمیل می‌شود. هرکس کنترل هویت را در دست داشته باشد، تأثیر عمیقی بر زندگی و سرنوشت افراد، گروه‌ها و جامعه خواهد داشت؛ بنابراین هویت امری است مثبتی بر قدرت (قاسمی، ۱۳۸۳: ۲۶۰). آنها معتقدند هویت‌های انسانی به‌طور مداوم در حال ساخته شدن و بازبینی‌اند و محیط‌های گوناگون اجتماعی حاصل گونه‌ها و اشکال خاصی از قدرت‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۶۸).

همچنین، پست‌مدرن‌ها معتقدند که هویت با شکل دادن به مرزهای مصنوعی‌ای قوام پیدا می‌کند که در ورای آنها دیگر بودن سرکوب می‌شود. بر همین اساس است که دولتمردان با استفاده از رابطه‌ی هرج و مرج در نظام بین‌الملل و نظم داخلی، جهان را به دو عرصه‌ی خشونت در خارج از دولت‌ها و اجتماع داخلی سامان‌مند تقسیم می‌کنند. همچنین، آنان با گفتمان ژئوپلیتیک و بازنمایی جهان در قالب اردوگاه‌های متعارض و متخاصم (که به منزله‌ی تعریف دیگری از دشمن است) مرزهای هویتی میان دولت‌ها و خطوط جغرافیایی را که حول کشورها کشیده شده است، تبیین می‌کنند که این به معنای حذف دیگر بازنمایی‌ها و گفتمان‌هاست (نظری،

۱۳۸۵: ۱۲۵). با این حال، پست‌مدرن‌ها معتقدند که هویت پست‌مدرن با وجود شناسایی تمایزها، دیگران را گونه‌هایی نمی‌پندارد که باید مغلوب شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۷۳). اعتقاد به برساختگی اجتماعی واقعیت و گفتمانی و زبانی بودن امور در کانون نظریه پست‌مدرن قرار دارد. بر همین اساس، پست‌مدرن‌ها معتقدند که هویت نیز یکی از صورت‌های برساخته اجتماعی است که به‌طور مداوم در حال بازبینی و ساخته شدن است. پست‌مدرن‌ها امنیت را نیز در پیوند تنگاتنگ با هویت و دولت می‌دانند و معتقدند از آنجا که هویت مقوله‌ای ساخته و پرداخته جامعه است و باید در بستر جامعه درک و فهمیده شود و همچنین از آنجا که جامعه سیاسی امروز بر محور دولت قرار گرفته است، تعریف امنیت در گرو تعریف دولت است. به عقیده پست‌مدرن‌ها، تعریف این جامعه سیاسی (دولت) خود متضمن تمایز بین خود و دیگری است. این «دیگری»، «غیر»، «بیگانه»، «خارجی» و «دشمن» خواهد بود که مرزهای دولت (خود) را مشخص می‌کند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۷۴). البته این دیگری لزوماً تهدیدی برای ما تلقی نمی‌شود؛ مگر آنکه هویت ما را بدسرشت بدانند. دیوید کمبل با استفاده از همین رویکرد، به بررسی سیاست خارجی و امنیتی آمریکا می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه سیاست خارجی آمریکا بر اساس امری هویتی و از راه نگارش و نمایش خطر ساخته شده است. به عقیده وی، تهدید و ناامنی نه عنصر ذاتی یک عمل یا پدیده بلکه امری برساخته و معلول تفسیر ما از جهان است. او معتقد است امنیت مانند دیگر مفاهیم، مفهومی تاریخی است که بازی هویت و تمایز، آن را برساخته است (بزرگی، ۱۳۷۶: ۲۶۱).

##### ۵. نظریه انتقادی

نظریه انتقادی دارای ابعاد و زمینه‌های گسترده فرانظری و محتوایی است که هریک به نحوی نقش و اهمیت هویت را در روابط بین‌الملل نشان می‌دهند. ابعاد فرانظری این رهیافت، زمینه‌ساز مباحث فرامادی و از جمله تحلیلی هویتی در این حوزه است. اعتقاد به تاریخی بودن واقعیت‌ها، داشتن دغدغه‌های هنجاری، اعتقاد به تغییر، نگاه به پدیده‌ها از منظر جامعه‌شناسی تاریخی و تلاش برای یافتن ریشه‌های تاریخی پدیده‌های موجود از ویژگی‌های اصلی نظریه انتقادی است (دیویتاک و دردیان، ۱۳۸۰: ۵۱).

نظریه‌پردازانی چون رابرت کاکس و اندرو لینکلتر<sup>۱</sup> برخلاف نظریه‌پردازان پیش از خود که کمتر به نقش عوامل فرهنگی و هویتی و تأثیر آنها بر شناخت می‌پرداختند، بین عوامل فرامادی و هنجاری، مانند عوامل تمدنی، فرهنگی و شناخت افراد از واقعیت‌های جهان مادی، پیوند برقرار می‌کنند و معتقدند به دلیل تغییر مداوم این عوامل در طول تاریخ، شناخت نیز دچار

1. Andrew Linklater

تحول می‌شود. این اعتقاد به تکثر رهیافت‌ها و اجتماعی بودن، به حوزه هستی‌شناسی آنها از انسان نیز تسری می‌یابد؛ به طوری که آنها سرشت بشر را ثابت و جوهری نمی‌دانند و معتقدند شرایط اجتماعی هر مقطع زمانی به آن شکل می‌دهد و به همین دلیل آنها هویت کنشگران را نیز برساخته‌های اجتماعی می‌دانند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۲۴).

یکی دیگر از دیدگاه‌های مهم نظریه‌پردازان انتقادی که دیدگاه‌های بالاخص هویتی آنها را از دیگر نظریه‌پردازان جدا می‌کند، تقسیم نظریه‌ها به دو دسته «حلال مشکل» و «انتقادی» است. به عقیده آنها، نظریه حلال مشکل فقط به توصیف جهان می‌پردازد و درصدد تغییر آنها بر نمی‌آید؛ اما در نظریه انتقادی، اندیشمندان خارج از حوزه واقعیت ایستاده و در پی کشف چرایی و چگونگی مسائل و تغییر دادن شرایط به وجودآورنده آنهاست. از این منظر، نظریه واقع‌گرایی برای مثال، حلال مشکل است و تجلی این امر در حوزه هویتی این است که واقع‌گرایی وجود تعرض و خصومت را در جهان امری طبیعی، مسلم و مفروض می‌گیرد و آن را زیر سؤال نمی‌برد و برای بررسی چگونگی شکل‌گیری هویت نظامی کنشگران و بازتولید و بررسی امکان یا عدم امکان تغییر این هویت‌ها تلاشی نمی‌کند و تعارض بین هویت ملی و اجتماع جهانی را مفروض می‌گیرد. در حالی که نظریه انتقادی به برساختگی نظم موجود و تحول‌پذیر بودن آن اعتقاد داشته، در پی فهم چگونگی شکل‌گیری دولت‌های سرزمینی به‌منزله کانون اصلی وفاداری‌ها و تغییر این کانون طی زمان است و این مسئله را از منظر تحول هویت‌های برساخته در سطح بین‌المللی بررسی می‌کند.

همچنین، نظریه انتقادی علاوه بر کنشگران دولتی، در پی فهم چگونگی شکل‌گیری و ایفای نقش هویت کنشگران غیردولتی و عرصه جامعه مدنی جهانی است.

همچنین، نظریه‌پردازان انتقادی به جهانی شدن به‌مثابه فرایندی تاریخی و عرصه بازنمایی هویت‌ها نگریسته، تلاش می‌کنند با افزودن عنصر اخلاق به عرصه سیاست، لزوم شکل‌گیری اجتماعی جهانی و فراتر از دولت‌ها را گوشزد کنند که کل بشریت را شامل می‌شود و لازمه آن نه تنها منافع مشترک که وجود انگیزه اخلاقی و هویتی مشترک است، به طوری که افراد درد و رنج دیگران را جدا از خود ندانند (همان: ۲۳۶).

## نتیجه

در این مقاله، تعریف‌های مختلفی از هویت بیان کردیم و مؤلفه‌ها و ابعاد مختلف آن را توضیح دادیم، سپس به تشریح کاربرد آن در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل پرداختیم. در پژوهش‌های گروه‌های قومی و نژادی و ناسیونالیسم، همواره به هویت توجه شده است. نظریه‌های مربوط به امنیت، خلع سلاح، نهادگرایی، صلح دموکراتیک و برخی از نظریه‌های مربوط به جنگ و



صلح نیز به‌نوعی وامدار مفهوم هویت است. مباحث هویتی در دوران پس از جنگ سرد، نیرویی تازه یافت. زوال نظام دوقطبی، احیای گرایش‌های ناسیونالیستی و اوج‌یابی سیاست‌های هویت‌محور در موقعیت جهانی شدن و پست‌مدرن از عوامل مؤثر در این زمینه بود. یکی از مفاهیم اساسی که مورد توجه پژوهشگران روابط بین‌الملل، به‌ویژه حوزه همگرایی منطقه‌ای قرار گرفته، «هویت جمعی» یا مشترک است.

همه رهیافت‌های اصلی روابط بین‌الملل با شدت و ضعف متفاوتی از مفهوم هویت مدد جسته‌اند. بررسی دقیق‌تر آثار اندیشمندان واقع‌گرا نشان می‌دهد که با وجود تأکید آنان بر مفاهیمی مانند ثبات، حاکمیت، زور و قدرت با برداشتی هابزی از جهان و ماهیت بشر، مفهوم هویت همواره به شیوه‌های مختلف - خواه صریح و خواه ضمنی - مورد توجه آنان بوده است. نوواقع‌گرایان نیز گرچه به‌طور خاص بر مسئله هویت متمرکز نشده‌اند، همواره مسائل مرتبط با هویت و گروه‌های هویتی به‌ویژه ناسیونالیسم را بررسی کرده‌اند. نگاهی کلی به چهار دسته از دیدگاه‌های منتسب به لیبرالیسم (نظریه صلح دموکراتیک کانت، نظریه فراملی‌گرایی و نظریه‌های همگرایی و نهادگرایی) نشان‌دهنده حضور چشمگیر مفهوم هویت در آنهاست. نظریه سازه‌انگاری بیشترین اهمیت را در مقایسه با رهیافت‌های دیگر برای عامل هویت قایل شده، آن را به نقطه عزیمت فهم، تبیین و تحلیل سیاست بین‌الملل تبدیل کرده است. سازه‌انگاری هویت را ساختار بیناذهنی نسبتاً باثباتی می‌داند که هر دولت در چارچوب آن، منافع، نقش و انتظاراتی از «خود» را در تعامل با «دیگران ذریبط» تعریف می‌کند. پست‌مدرن‌ها نیز در تحلیل‌های خود، جایگاه شایان توجهی را برای مفهوم هویت در نظر گرفته، معتقدند که هویت با شکل دادن به مرزهای مصنوعی‌ای قوام پیدا می‌کند که در ورای آنها دیگر بودن سرکوب می‌شود. بر همین اساس است که دولتمردان با استفاده از رابطه هرج‌ومرج در نظام بین‌الملل و نظم داخلی، جهان را به دو عرصه خشونت در خارج از دولت‌ها و اجتماع داخلی سامان‌مند تقسیم می‌کنند. نظریه انتقادی نیز دارای ابعاد و زمینه‌های گسترده فراتر از محتوایی است که هریک به‌نحوی نقش و اهمیت هویت را در روابط بین‌الملل نشان می‌دهد.

## منابع و مأخذ

### الف) فارسی

۱. بزرگر، ابراهیم (۱۳۸۹)، روانشناسی سیاسی، تهران: سمت.
۲. بزرگی، وحید (۱۳۷۶)، دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل، تهران: نشر نی.
۳. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴)، «موج چهارم امنیتی و پارادوکس‌های امنیت ملی در ایران امروز»، فرهنگ و اندیشه، ش ۱۴ و ۱۵.
۴. دیویتاک، ریچارد و جیمز دردریان (۱۳۸۰)، نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم و نظریه مجازی در روابط بین‌الملل، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو.

۵. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۳)، مشکله هویت ایرانیان امروز، تهران: نشر نی.
۶. سازمند، بهاره (۱۳۸۴)، «تحلیل سازه‌انگارانه از هویت ملی در دوران جنگ تحمیلی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۲۲.
۷. شیخاوندی، داور (۱۳۸۰)، ناسیونالیسم و هویت ایرانی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۸. قاسمی، محمد (۱۳۸۳)، «هویت در فضای پست‌مدرن»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۲.
۹. قریشی، فردین (۱۳۸۱)، «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۱۱.
۱۰. لژه، دانیل هرویوه (۱۳۸۰)، «انتقال و شکل‌گیری هویت اجتماعی-دینی در مدرنیته»، ترجمه سیدمحمود نجاتی، فصلنامه پژوهش، سال پنجم، ش ۲۰ و ۲۱.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۱۲. معمار، رحمت‌الله (۱۳۷۸)، سنجش گرایش به هویت تاریخی، تهران: اداره کل مطالعات مرکز تحقیقات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما.
۱۳. مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۴. نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۵)، «پست مدرنیسم و هویت سیاسی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۲۷.
۱۵. هابدن، استیون (۱۳۷۹)، روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه حمید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۶. هیوز، استوارت (۱۳۷۷)، هجرت اندیشه اجتماعی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.

## ب) خارجی

17. Almond, Gabriel and Verba, Sidney (eds) (1980) *The Civic Culture Revisited*, Boston, MA: Little Brown and Co.
18. Beetham, O. & L. Christopher (1998), *Legitimacy and the European Union*, London: Longman.
19. Brown, Archie & Jack Gray (eds) (1979), *Political Culture and Political Change in Communist States*, London: Macmillan.
20. Burke, Peter (1991), "Identity processes and social stress", *American Sociological Review* 50: 836-849.
21. Cerutti, Furio (2003), "A political identity of the Europeans?" Thesis Eleven 72.
22. Delanty, Gerard (2003), "The making of a post-Western Europe: a civilizational analysis", Thesis Eleven 72: 8-25.
23. Easton, David (1965), *A Framework for Political Analysis*, New York: Oxford University.
24. Frueh, James (2002), *Political Identity and Social Change: The Remaking of South-African Social Order*, New York: State University of New York Press.
25. Fuchs, D. & A. Schlenker (2006), *European Identity and the Legitimacy of the EU*, Background Paper, Conference on EU Consent, Work Package V, Lodz.
26. Goff, P. & K.C. Dunn (2004), *Identity and Global Politics: Theoretical and Empirical Elaborations*, New York: Palgrave.
27. Hopf, Ted (1998), "The promise of constructivism in international relations theory", *International Security* 23 (1).
28. Horowitz, Michael (2002), *Research Report on the Use of Identity Concepts in International Relations*, Completed for the Harvard Identity Project.
29. Huntington, Samuel P. (1996), *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, New York: Simon & Schuster.
30. McDonald, Matt (2008), "Constructivism" in Paul D. Williams (ed.), *Security Studies: An Introduction*, London and New York: Routledge.
31. Neumann, Iver B. (1999), *Uses of the Other: "The East" in European Identity Formation*. Manchester: Manchester University Press.
32. Price, Richard & Christian Reus-Smit (1998), "Dangerous liaisons? Critical international theory and constructivism", *European Journal of International Relations* 4 (3): 259-94.
33. Rousseau, David L. & Rocia Garcia Retamero (2007), "Identity, power and threat perception: A cross national experiment study", *Journal of Conflict Resolution* 51 (5).

34. Verba, Sidney (1965), "Comparative political culture" in Lucian W. Pye and Sidney Verba (eds) *Political Culture and Political Development*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
35. Wendt, Alexander (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
36. White, Stephen (1979), *Political Culture and Soviet Politics*, London: Macmillan.
37. Williams, Michael C. (1998), "Identity and the Politics of Security", *European Journal of International Relations* 4 (2).

